

شما از نتیجه انتخابات آمریکا شگفت زده شدید؟

شگفت زده نه، چون نتیجه انتخابات را از حدود بیست روز پیش می توانستیم پیش بینی کنیم، ولی به هر حال نتیجه انتخابات جالب بود.

آیا از شش ماه پیش از انتخابات آمریکا هم فکر می کردید اواما انتخاب شود؟

بالاخره این امکان وجود داشت. وقتی اواما در انتخابات درون حزب دموکرات پیروز شد، شانس خوبی داشت. وضعیت بد اقتصادی آمریکا هم مزید بر علت شد، چون هر وقت وضعیت اقتصادی در آمریکا خوب نباشد، در مجموع شانس دموکرات ها برای بردن خوب است. میراث بوش برای مک کین هم عامل مهمی بود. توانایی و ظرفیت شخصی اواما هم مهم بود. مواضع

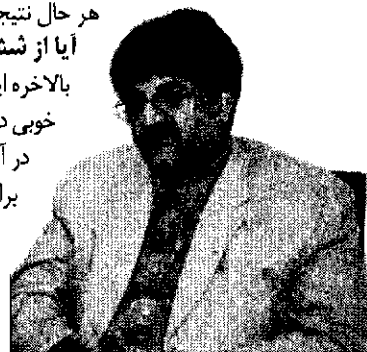
اواما تند نبود، ضمناً او هم سیاستمدار و هم روشنفکر بود، نکته بعد هم سازماندهی و کمپین و ستاد تبلیغات او بود که خیلی عالی عمل کرد و بسیج توده ای بسیار خوبی را سامان داد. در جذب رای اولی ها هم موفق بودند و این مساله مهمی بود. بنابراین احتمال پیروزی اواما روز به روز بیشتر می شد. اما همه این گمانه زنی ها همراه با تردید بود و نمی شد پیش بینی کرد در لحظه آخر که آمریکایی ها رای خود را در صندوق می اندازند، احساسات نژادپرستانه آن ها بروز می کند یا نه؟ پیش تر هم شهردار لس آنجلس برای کاندیداتوری اقدام کرد و باخت، در شرایطی که در نظرسنجی ها با یک تفاوت دو رقیب خود جلو بود. بعدها گفتند به خاطر این که مردم مجبور بودند هنگام نظرسنجی جوابی بدهند که به لحاظ سیاسی درست باشد، اما هنگام رای دادن که کسی بالای سرشان نبود، احساسات نژادپرستانه شان بروز کرد. این در واقع اختلاف رای بود بین آنچه می گفتند و آنچه عمل می کردند. این مساله یک

جای دیگر هم تکرار شد و اواما هم این تردید را داشت که این مساله باز هم تکرار شود.

تفاوت روند بسیج گری کمپین اواما با دور قبلی چیست؟ مثلاً در دور قبلی می گفتند بوش موفق شده رای مسیحی ها را به دست آورد. بنابراین باید قشر تازه ای را به انتخابات آورد. رای اولی ها هم یک قشر تازه بودند که با دوره های قبل تفاوت هایی داشتند. اواما روی NGOها هم خوب کار کرد، همین طور در بسیج اقشار جدیدی که تا به حال به صحنه نیامده بودند و منفعل بودند، جوان هایی که منفعل و بی نظر بودند و به طور طبیعی به انتخابات توجهی نداشتند. تکنیک کار اواما چه بود؟

اواما در NGOها جلوتر از مک کین نبود. به هر حال NGOها در هر دو طرف فعال بودند. اما اواما توانست از اینترنت که یک تکنولوژی جدید است استفاده بسیار بهتری کند چون نیروهای طرفدار او در سنین بین ۱۸ تا ۲۹ سال بودند و بیشتر با اینترنت و تکنولوژی سروکار داشتند. این ها کسانی بودند که بسیج شدند؛ داوطلبانه کار می کردند به خانه های مردم می رفتند و از آن ها می خواستند بیایند و رای دهند. این توانایی بود که در دور مقدماتی هم به او توانایی داد از رقبایش پیشی بگیرد و خصوصاً هیلاری کلینتون را شکست بدهد. به علاوه توانایی کمپین و ستاد خودش هم در سازماندهی مهم بود، که می گویند یک کمپین بدون خطا یا کم خطا بوده است. آن ها بلافاصله به حمله هایی که به او می شد، جواب کمپینی می دادند. پاسخ ها از طریق اینترنت و سایر ابزارها به موقع منتشر می شدند، نه این که مثل پیلین اجازه دهد یک مدت بگذرد و حمله ها تاثیر خودشان را بگذارند. او همچنین روی موضوعات متفاوتی کار کرده بود و مثل کلینتون، سیاست را به مرکز آورده بود و این به مرکز رسیدن، خیلی ها را قانع و جذب کرد. علاوه بر این، به نظر من شانس هم آورد. بحران مالی آمریکا خیلی به اواما کمک کرد. این بحران در ابتدا مالی بود و بعد گسترده تر شد؛ آمارهایی که در مورد از دست دادن شغل و چیزهای دیگر ارائه می شد، تورم که به ۶ درصد رسید و این بحران سونامی گونه در سطح جامعه که موجب می شد خانه های مردم از دست برود و مردم نتوانند وام هایشان را باز پس بدهند. مجموعه این ها یک حالت نگرانی در جامعه به وجود آورده بود؛ اگر اشتباه نکنم، مساله اول حدود شصت درصد آمریکایی ها اقتصاد بود. در این حالت مردم به مراتب بیشتر به اواما رای می دادند تا به مک کین.

در مورد اقتصاد، مک کین گفت اواما سوسیالیست است و می خواهد ثروت را توزیع کند و من می خواهم تولید اشتغال کنم و به این ترتیب تولید ثروت کنم. بعضی ها هم می گفتند



جهان، اواما را خواهد پذیرفت

مصاحبه با دکتر ناصر هادیان

جلال محمدلو

پیروزی باراک اواما بر مک کین در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده و تسلط حزب دموکرات بر کاخ سفید پس از کنگره و سنای آمریکا در حالی که آمریکایی ها ۸ سال بر بلاطم و استثنایی را در دوره ریاست جورج دبلیو بوش بر کاخ سفید پشت سر گذاشتند، به یکی از اصلی ترین موضوعات مباحث محافل سیاسی جهان تبدیل شده است. روند برتری یابی اواما، چالش های فراوانی چشمه و دولت آمریکا و اقدامات احتمالی اواما در قبال مسائل داخلی و فرامطالعهای و جهانی آمریکا محورهای گفتوگوی آیین با دکتر ناصر هادیان، استاد دانشگاه و آمریکاشناس مشهور ایرانی است که در پی می آید.

اوباما آمریکایی نیست و تعلقات آمریکایی ندارد، اما مک کین آمریکایی است.

این ها اعتقادات یک سری از طرفدارها بود، خود مک کین یا اوباما هیچ وقت از این دست اتهام ها به هم نمی زدند. بالاخره تعلق و تعصب نسبت به آمریکایی بودن، در بین برخی وجود داشت. مثلا زن مک کین یک بار گفته بود آمریکایی بودن برای من خیلی اهمیت دارد. یا خود مک کین سوزن پرچم آمریکا را می زد به یقه کتش. وقتی یک مساله اصلی وجود نداشته باشد، مسائلی از این دست مهم می شود، بوش پدر هم در مبارزات انتخاباتی اش به این چیزها تکیه می کرد.

یعنی این انگ سوسیالیستی به اوباما نچسبید؟

مساله اقتصادی آن قدر مهم بود که کسی به این چیزها اهمیت نداد. مساله شغل، مساله کار، مساله از دست دادن خانه؛ مساله این بود که تورم بر استانداردهای زندگی آمریکایی ها تاثیر گذاشته بود، همین طور مساله بیمه. الان ۴۶ میلیون نفر آمریکایی بیمه ندارند. البته اوباما مسائل حاشیه ای را هم رها نکرد. مثلا او هم پرچم به سینه اش زد و بلافاصله جواب داد و نگذاشت تبلیغات کمپین به سمت موضوعات حاشیه ای برود. اوباما مدام می گفت که ۴ سال مک کین ادامه ۸ سال بوش است.

آمار هم نشان می داد که محبوبیت بوش، ۲۴ درصد است، یعنی ۷۶ درصد آمریکایی ها کارش را تایید نمی کنند از زمانی که این نظرسنجی ها در آمریکا انجام شده است، پایین ترین رای را بوش داشته است. اوباما موفق شد این طور جا بیندازد که مک کین ادامه دوران بوش است و او هم هر چه سعی کرد، نتوانست این تصور را از بین ببرد. این نکته منفی ای بود که مک کین باید از خودش دور می کرد، کار سختی هم بود، چرا که عضو حزب حاکم بود و هر قدر که می خواست فاصله بگیرد نتوانست؛ برای مردم هم مهم بود که آیا او به اندازه کافی از بوش تفاوت دارد یا نه. اصطلاحا مک کین یک جنگ سر بالایی داشته جنگی که در آن باید با خیلی چیزها مبارزه می کرد که میراث خودش نبود. توجه به بعضی آمارها جالب است: یکی این که

اوباما ۹۶ درصد رای سیاه ها، ۷۷ درصد رای یهودی ها، ۷۱ درصد رای همجنس گراها، ۶۸ درصد رای اولی ها، ۶۷ درصد رای آمریکای لاتینی ها، ۶۳ درصد رای آسیای شرقی ها، ۵۹ درصد رای اتحادیه ها، ۵۵ درصد رای زنان و ۶۶ درصد رای زیر ۳۰ ساله ها را داشت. به این آمارها که نگاه کنید متوجه می شوید که اوباما رای مردان سفید و زنان سفید را نداشت. بنابراین نمی توانیم بگوییم آمریکا یک جامعه پسا نژادپرستانه است. بالاخره مک کین رای مردان و زنان سفید را داشت. اوباما توانست از هر ۱۰ رای جمهوریخواه ها، یک رای خود را در جاهای مورد مناقشه به دست بیاورد و ده درصد رای جمهوریخواه ها را بگیرد که این خیلی مهم است. اوباما توانست ۲۰ درصد رای محافظه کارها را بگیرد که این مهم تر از رای جمهوریخواهان است چون جمهوریخواهان شمال شرق آمریکا از مردم جنوب آمریکا لیبرال تر هستند. بنابراین آن ده درصد چیز چندان عجیبی نبود، ولی این که ۲۰ درصد رای محافظه کارها را بگیرد امر مهمی است، جالب تر این که ۲۳ درصد رای آنچلیک ها را هم گرفته البته رای افرادی را که بین سن ۱۸ تا ۲۹ سال سن داشتند. این بسیار مهم است که از هر سه نفر آن ها یکی به اوباما رای داده است. از سوی دیگر باید در نظر گرفت که این ها نشان دهنده این نیست که آمریکا به دوره پسانژادپرستانه رسیده است، البته این سد مهمی بود که از آن گذشتند، اما این به آن معنا نیست که آمریکا وارد یک جامعه پسانژادپرستانه شده است. این بستگی به سیاست هایی دارد که دولت اوباما ظرف چهار سال آینده اتخاذ می کند. این سدها زمانی شکسته می شوند که مبنای حقوقی فعلی تغییر کند، یعنی دیگر دانشگاه هایی وجود نداشته باشند که عمدتا سیاه یا سفید باشند. محله هایی وجود نداشته باشند که عمدتا سفید یا عمدتا سیاه باشند. وضعیت باید به صورتی باشد که کسی که می خواهد رای بدهد، دیگر روی نژاد تکیه نکند. رنگ پوست یک فرد نباید ملاک قضاوت این باشد که آیا او صلاحیت دارد یا نه. **آمریکایی ها بعد از ۱۱ سپتامبر چقدر احساس امنیت می کنند؟ با توجه به ترافند آقای مک کین که بترسید و رای بدهید. آیا احساسشان این است که جنگ تمام شده یا دارد تمام می شود؟**

بوش در استفاده از حربه ترس خیلی موفق بود. او توانست کری را با همین حربه ترس شکست دهد. اما مک کین موفق نبود، چون حادثه خیلی بزرگی در کار نبود. وضعیت عراق تقریبا تثبیت شده بود، افغانستان هم همین طور، حال آن که اقتصاد با ۶۷ درصد، مساله اول مردم بود. مساله ۲۱ درصد مردم تروریسم بود و جنگ در درجه بعد قرار داشت. مشکل اقتصادی هم این قدر در صحنه مشکلات مردم

حضور داشت که مک کین قادر نبود مردم را به جهت مقابل و مخالف ترغیب کند.

یکی از حرف های اوباما این بود که کانون مرکزی ترور قطعاً عراق نیست، بلکه افغانستان است. او از اول هم عنوان کرده بود که عراق به ما حمله نکرده نبود، ما به آن جا رفتیم و مساله ساز شدیم و حالا می خواهیم به افغانستان برگردیم، یعنی دوباره بر افغانستان متمرکز شویم. این مساله چقدر جدی است؟ دوم این که آیا در پس این حرف اوباما یک تئوری امنیتی جدید وجود دارد مبنی بر این که افغانستان مهم تر است؟ سوم این که مخالفت آقای اوباما با جنگ عراق که از ابتدا هم به آن معروف بود، چقدر مورد توجه مردم آمریکا قرار گرفت؟ بعد از

اوباما اوضاع چگونه می شود؟

این بحث مهمی است که تا به حال کسی در ایران به آن نپرداخته. تر اوباما این بود که محور تروریسم، افغانستان و پاکستان است. جنگ عراق، ضروری نبود، بلکه یک جنگ انتخابی بود. جنگ ضروری، جنگی است که مورد پذیرش عام قرار می گیرد. ولی جنگ عراق یک جنگ انتخابی بود، این جنگ می توانست وجود نداشته باشد، حال آن که هزینه های نظامی، سیاسی، انسانی و مالی بسیاری به آمریکا تحمیل کرد. الان حدود ۱۵۰-۱۴۰ هزار نیروی نظامی آمریکایی در عراق حضور دارد و حدود ۳۰-۲۰ هزار نیرو در افغانستان. اوباما می گوید اگر قرار است با افراطی گرایی مقابله کنیم، کانون اصلی این افراطی گرایی در افغانستان و پاکستان است. ما هم باید نیروهایمان را به آن جا ببریم و آن نقطه را امن کنیم. البته این تمرکز فقط نظامی نیست بلکه از نظر مالی هم باید آن جا هزینه شود. اوباما می گوید اگر آن جا امن نشود، نمی توانیم کانون افراطی گرایی را نابود کنیم، ما باید سعی کنیم شرایط عراق را با ثبات کنیم، نیروهای عراقی را آموزش دهیم و نیروهای آمریکایی را به افغانستان ببریم، چون چالش اصلی ما آن جاست. به نظر من اوباما حتماً توافقنامه امنیتی را نهایی می کند، نیروهای آمریکایی را در عراق کاهش می دهد و بر افغانستان و پاکستان متمرکز می شود. اما در رابطه با اقدامات امنیتی، به نظر من او بلافاصله

اوباما به سمت تقویت رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی و تقویت هنجارها و حقوق بین‌الملل و چند جانبه‌گرایی حرکت می‌کند. این خودش نماد تغییر و به این معنی است که جامعه جهانی هم چنین مطالبه‌ای داشته و آمریکا با کمترین هزینه به این تغییر دست یافته

پس از فراغت از بحران داخلی و مالی، در سیاست خارجی بر مساله اعراب و اسرائیل تمرکز خواهد کرد. به نظر من در این باب، او یکی از این دو کار را انجام می‌دهد: اول این که با سوریه به توافق برسد، یعنی به اسرائیل فشار بیاورد و قرارداد سوریه را نهایی کند. مساله سوریه که حل بشود، در واقع لبنان و حماس خنثی می‌شوند و کشورهای حامی آن‌ها امکان حمایت را از دست می‌دهند. چون راه عمده کمک، از طریق سوریه است. در دوره کلینتون با سوریه در مرز توافق بودند فقط بر سر دریاچه اختلاف‌هایی بسیار جزئی داشتند که اوباما آن اختلافات را با فشار به طرفین حل می‌کند. وقتی این مساله حل شد اصلاحاتی بر طرح عربستان اعمال می‌کند و عرب‌ها را محور می‌کند و به سمت حل مساله فلسطین می‌رود. حماس هم تحت فشار قرار می‌گیرد. عرب‌ها می‌گویند باید صلح بشود. طرح عربستان هم می‌گویند باید صلح بشود و این حماس را در موقعیت بسیار شکننده‌ای قرار می‌دهد. راه دوم این است که ابتدا مساله فلسطین را حل کند و بعد سراغ سوریه برود. راه سومی هم هسته این که همزمان به سمت حل این دو مساله برود که در مجموع به نفع عرب‌هاست. اسرائیل به دنبال قطع ارتباط مساله سوریه و فلسطین است ولی اعراب باید این‌ها را به هم مرتبط کنند،

چون در این صورت از موقعیت بهتری برخوردار خواهند بود، به خاطر این که اگر مساله یکی از آن‌ها حل شود دیگری در موضع ضعف خواهد بود. ولی در مجموع برداشت من این است که با محوریت طرح صلح عربستان، اوباما برای حل مساله اعراب و اسرائیل فشار زیادی بر دو طرف وارد خواهد آورد، البته به میزانی که بحران داخلی به او اجازه دهد؛ بعد از آن هم می‌رود سراغ چیزی که نامش را گذاشته‌اند *The Arc of Crisis* (کمان بحران) که از ترکیه، عراق، ایران، افغانستان و پاکستان تشکیل شده و این جاست که محور بحران اصلی سیاست خارجی آمریکا خواهد بود؛ دغدغه اصلی این خواهد بود که عراق باثبات شود و ایران را مهار کنند به نظر من سیاستی که رایس و گیتس نسبت به ایران تلویح کردند ادامه خواهد یافت به علاوه سیگنال‌های مثبتی که احتمالاً در سخنرانی سوگند خود، خواهد فرستاد و منتظر عکس‌العمل ایران خواهد ماند اما در مجموع سیاست او نسبت به ایران مهار به علاوه تعامل محدود خواهد بود. او اگر چه منتظر پاسخ می‌شود، ولی فشار سرسام‌آور اقتصادی به ایران وارد می‌کند و تحریم‌های بیشتری وضع خواهد کرد. اوباما اقتدار معنوی آمریکا را به آمریکا برمی‌گرداند و این موجب می‌شود فشارها بیشتر شوند اما احتمال حمله نظامی به ایران کاهش پیدا می‌کند. افغانستان به سمت تاسیس دولتی که قابلیت حیات داشته باشد و حوزه نفوذش را به سراسر سرزمینش گسترش دهد پیش می‌رود، به همین دلیل پول زیادی به آن‌جا سرازیر می‌کنند تا وضعیت اقتصادی آن‌جا را بهبود بخشند. پاکستان برای آمریکا یک چالش جدی است، چون نمی‌خواهند دولت آن رو به زوال برود. دغدغه اصلی پاکستان خواهد بود؛ البته در مورد ترکیه هم نگرانی‌هایی وجود دارد چون هم مساله کردها مساله مهمی است و هم مساله سکولارها و اسلام‌گراها، تا زمانی که نتوانند به صورت صلح‌آمیز و با سازوکارهای مورد قبول مساله را حل کنند.

در مساله ارامنه هم طرفدار ارامنه هستند؟

در حال حاضر آن‌جا یک لابی قوی دارند، اما به هر صورت این بحران، یک بحران جدی است. آمریکا به هر صورت باید روابطش را با اروپا و اتحادیه اروپا بازسازی کند. حل مساله انرژی برای اوباما خیلی مهم است. البته کار مشکلی نخواهد بود، چون هم دنیا می‌خواست تغییری در آمریکا ببیند و هم آمریکا تغییر کرده، خود اوباما نماد تغییر است.

به نظر من، جهان اوباما را می‌پذیرد. آمریکا با کمترین هزینه بدون تغییر در سیاست‌هایش، اقتدار خودش را بازمی‌یابد. اوباما به سمت تقویت رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی و تقویت هنجارها و حقوق بین‌الملل و چند جانبه‌گرایی حرکت می‌کند. گرچه هنوز که هیچ کاری نکرده باز هم این اقتدار در حال بازگشت

است. این خودش نماد تغییر و به این معنی است که جامعه جهانی هم چنین مطالبه‌ای داشته و آمریکا با کمترین هزینه به این تغییر دست یافته. اروپا خصوصاً طالب چنین کسی بود. اوباما با روسیه و چین هم رابطه متفاوتی خواهد داشت. او سعی می‌کند با روس‌ها تعامل مثبت داشته باشد و بر خلاف مک‌کین که می‌خواست از گروه هشت اخراج شود، تعامل خاصی با روس‌ها خواهد داشت یعنی افزایش قدرت روسیه و ملاحظات امنیتی‌اش را تا حدی می‌پذیرد و به آن‌ها احترام می‌گذارد، البته با مذاکره نه بلافاصله. مساله‌اش با چین متفاوت خواهد بود. در رابطه با چین، دو مساله امنیتی خواهد داشت یکی حکومت نظامی در شرق آسیا که متحدین آمریکا مثل ژاپن بر آن تکیه می‌کنند، اما این ملاحظه دقیق‌تر اوباما است، مساله اصلی اقتصاد چین است که بازارهای آمریکا را تسخیر کرده به همین دلیل آمریکا چین را تحت فشار قرار می‌دهد تا بازارهایش را باز کند و ارزش پولش را افزایش دهد تا بتواند مبادله انجام دهد و آمریکایی‌ها هم قادر باشند کالاها را بفروشند.

شعار "تغییر تا کجا معنی می‌دهد، تا کل حاکمیت و سیاست‌هایش، پنتاگون، وزارت خارجه، تا کجا؟"

قطعاً هر کسی که بر سر کار می‌آید یک سری محدودیت دارد، زیرساخت‌هایی وجود دارند که بخشی از آن‌ها مربوط به مناسبات بین‌المللی هستند و برخی نظام مند شده‌اند، ولی بالاخره رئیس‌جمهور در یک سیستم هم‌ژمونیک است. قدرت دارد، ولی محدودیت‌های خاص خودش را هم دارد مخصوصاً اوباما که با شعار چند جانبه‌گرایی و حمایت از نهادهای بین‌المللی کار خود را شروع می‌کند، چرا که نهادها فقط امکان‌زایی نمی‌کنند، گاه محدودیت‌زایی هم می‌کنند. مثلاً عضو ناتو بودن محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند. رابطه با اروپا و کل سیستم جهانی، محدودیت‌های بین‌المللی ایجاد می‌کند. در داخل هم محدودیت‌های متفاوتی وجود دارد. جامعه آمریکا، جامعه‌ای است فعال، جامعه‌ای که مطبوعات قدرتمند و رسانه‌های قوی دارد که جریان حاکم را کنترل می‌کنند. همین طور نهادهای مدنی و NGO‌هایی که قوی و اثرگذارند. کنگره آمریکا، نظامی‌ها و همین طور لابی‌های مختلف حاضر در آمریکا و Tink Tank‌ها همه موثرند. اما به نظر من، در آمریکا رئیس‌جمهور قدرت دارد و اثرگذار است و این شامل اوباما هم خواهد شد.